

فصل دوم

در حالات آقای آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی

که اول کسی است از علمای شعبه و قفقای اثنی عشریه که در امور معاشه مردم را به طریق لندن تحریض و ترغیب فرمود.

جناب مستطاب حجة الاسلام آقامیرزا سیدمحمد طباطبائی ، پسر حجة الاسلام جنت مکان آقا سیدصادق طباطبائی قدس سره ، که مدت شصت سال در دارالخلافة طهران بلکه تمام مجرسة ایران رئیس بزرگ ملت بود و آن مرحوم پسر مرحوم آقا سیدمهدی است ، که آن سید جلیل در بلدة همدان رئیس شریعت و مطاع بریت بود و او پسر مرحوم آقا میرزا سیدعلی کبیر است که معروف آقائی بود ، والده آقا میرزا سیدعلی خواهر آقا محمد باقر بهبهانی اعلی الله مقامه است که در حوزه اسلام صیت منزلت و مقامش مستثنی از بیان است والده ماجدة مرحوم آقا سیدصادق دختر مرحوم آقا سیدمحمد مجاهد است که آن عالم اجل و سید دین پرور غیور در عهد خاقان مرحوم فتحعلی شاه پیشرو عسکر ایران در جنگ با روس بوده ، مؤلفاتش در فقه و اصول اکنون متداول است ، چون کتاب مفاتیح در اصول و رسایل در قواعد فقه و اصول و مناهل در فقه و مصابیح در فقه ، و آقا سید محمد مجاهد پسر مرحوم آقا میرزا سیدعلی صغیر ، صاحب ریاض معروف به شرح کبیر است که خواهرزاده آقای بهبهانی است والده آقا سیدصادق دختر آقا سیدمهدی بحر العلوم است و والده آقا سیدمحمد مجاهد دختر آقای بهبهانی است و والد ایشان ملامحمد اکمل داماد مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه است . پس صاحب چنین نسب جلیل و اصل اسبیل را سزد که مؤسس مشروطیت ایران شود . علم عدالت را به دست گیرد (اولئک آبائی فجتننی بمثلهم) و این خاندان عظیم الشأن زیاده از یک قرن است که افتخار بزرگ ملت ایران بلکه تمام حوزه اسلامند و در علم و عمل و زهد و تقوی و قبول عامه و مطاعبت و

شرافت نسب و کرامت حسب از طراز اول محسوبند .

بالجمله جناب آقا میرزا سید محمد در نوزدهم ماه ذیحجه الحرام سنه ۱۲۵۷ هجری ، در کربلای معلای متولد شده و یکسال در آن شهر مقدس بوده آن گاه ایشان را به همدان آورده شش سال در حجر جد بزرگوارش آقا سید مهدی پرورش یافته ، از آن پس به طهران آمده خدمت پدرش نائل و مشرف گشته پس از تحصیل علوم عربیه و ادبیه مشغول تحصیل علوم عالییه شده ، معقول را در خدمت آقا میرزا ابوالحسن جلوه و فقه و اصول را در خدمت مرحوم والدش و سایر اساتید تحصیل نموده و کسب اخلاق از مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی فرموده و همواره طالب صحبت بزرگان و جهان نکران دانا بوده و به مطالعه روزنامه جات و اطلاع بر حال اروپائیان مایل ، در شوال سال ۱۲۹۹ هجری با این که مستطیع نبود و حج بیت الله بر ایشان فرض نبود به عزم سفر کعبه و زیارت مدینه مشرفه و سیاحت بلاد روسیه و آسیای صغری و اسلامبول و ملاقات رجال بزرگ و دانایان سترک از راه دریای خزر روانه شد و به واسطه موانعی چند در موسم به مکه نرسید و روز بعد از اضحی وارد مکه شده و حج را بدل به عمره کرده به جهت وبا و بدی هوا و عدم استطاعت ، تحمل توقف تا موسم حج نکرده به عنایات عالیات سفر کرد و در سامراء خدمت حضرت حجة الاسلام میرزای شیرازی رسیده ، عزم رحیلش بدل به اقامت شد و در سال ۱۳۰۰ خیر ارتحال والد ماجدش را شنید . اهل و اولادش را از طهران به سامراء خواست و در آنجا مشغول تحصیل و تکمیل علوم دینییه شده ، در فضل و فقاقت و ورع و تقوی به غایت قصوی نائل و از آن حضرت قدسی آیت مجاز و از جمله اصحاب آن حوزه ممتاز گشته ، زیاده از ده سال بر حسب میل خاطر سامی حضرت حجة الاسلامی ، در آن روضه قدس و محفل انس مقیم بود و به خدمت به شریعت مطهره و قضاء حوائج مسلمین و معاضدت با آن پیشوای بزرگ دین قیام داشت ، بلکه محل شور و مشاورت امور سیاسی آن حضرت بودند تا سنه ۱۳۰۹ که واقعه رژی واقع شد ناصرالدین شاه از ترقی مرحوم میرزای آشتیانی توهم نموده ، خواست رونق بازار میرزا را بشکند و او را از اهمیتی که حاصل شده بود تخفیف بدهد و از مدارج عالییه که ارتقاء جسته بود فرود آرد . چاره را در آن دید که یکی را در مقابل میرزا ترقی دهد ، در طهران کسی را لایق این کار ندانست چه که هر يك از علماء طهران به هر درجه که مقدورشان بود در انتظار مقامی گرفته بود و این کس می بایست از خارج برسد و از اول ورود صاحب مقامی بلند شود و منظری ارجمند حاصل کند . لایق حضور حضرت حجة الاسلامی عرضه داشت که لازم است یکی از آقا زاده های طهرانی را که مرای آن حضرت هستند و محل وثوق و اعتماد ، گسیل طهران کنند که گذشته از مرجعیت عامه واسطه بین شاه و حجة الاسلام باشد ، به عبارت آخری شاه را اعتمادی به علماء حالیه حاضر نیست . مجتهد تازه قریب العهدی به تربیت حجة الاسلام را

طالب است که اخذ مسائل شرعیه نماید و اداء تکالیف فرضیه فرماید. این بود که مرحوم حجة الاسلام شیرازی آقای طباطبائی را اختیار، و اختیار فرمود و الحق جامعه‌ای بود که بر قامت او دوخته‌اند. بالاخره بنا بر اشارات و تقاضای سلطنت و امر و اجازه مرحوم حجة الاسلام معاودت به ایران نموده، در جمادى الاولى سنة ۱۳۱۱ وارد دارالخلافه طهران شدند و عموم اهالی از ادانی و اعالی مقدم شریف ایشان را بسی گرامی داشتند. لکن ناصرالدین شاه به آرزوی خود نائل نگردید. چه که گمان داشت آقای تازم رسیده را از خود خواهد نمود و به واسطه او به مقاصد خود خواهد رسید و هم توهین از میرزای آشتیانی خواهد نمود. قضیه بر عکس نتیجه داد آقای طباطبائی در توقیر و احترامات میرزا مبالغه فرمود و از معاشرت شاه و درباریان تنفر می فرمود. بلکه آنچه بزرگان دیگر از قبیل سید جمال الدین و میرزا ملکم خان جرئت تصریح نداشتند و با کنایه اشاره می کردند. تصریح می فرمود و معایب سلطنت مستبده و مفساد حکومت خودسرانه جابرانه را آشکار می فرمود. درباریان لابد شدند در شهرت دادن اکاذیب باطله و به دروغ عقاید فاسدی نسبت به سید جمال الدین می دادند. گاهی او را بایی و گاهی دهری و طبیعی معرفی می کردند و به لفظ سید جمال الدین قانونی سید را می شناسانیدند و قانون را مرادف کفر می نمایند و تا چهار پنج سال قبل این لفظ قانون فحش و سبب اتهام بود.

از آن پس که از کار سید فارغ شدند آقای طباطبائی را به دوستی سید جمال الدین متهم می داشتند بلکه مردم را از مصاحبت آقا دور و از معاشرتش مهجور نمایند. این شهرت بر حرص من به خدمت آقا افزود و مکرر می خواستم از آقا استدعا کنم و از حالات سید استفسار نمایم. تا روزی یکی از دوستان مرا ملاقات نمود و در مقام پند و اندرز گفت به آشکار خدمت آقای طباطبائی مروی و طریقه احتیاط را از دست ندهید. سبب را پرسیدم. گفت: جنابش را متهم نموده‌اند به این که جمهوریت را طالبند و قانونیت مملکت را مایل، به این جهت پادشاه را با ایشان رغبتی نیست و درباریان را به ایشان میلی نی، در جواب گفتم:

ای پدر پند کم ده از عشقم
که نخواهد شد اهل این فرزند

من ره کوی عاقبت دانم
چکنم کاو فتاده ام به کمند

لکن شرم داشتم که از حالات سید تصریحاً از آقا سؤال کنم، یا از این مقوله سخنی عیان آرم، جز این که پاره‌ای از مکاتیب مرحوم سید جمال الدین را که به عنوان حضرتش نگاشته بود دیده و استنساخ می نمودم که از آن جمله است مکتوب ذیل که در زمانی که در سامره متوقف بودند به ایشان مرقوم داشته است و هذا سورته:

مکتوب سید جمال الدین به سید، محمد طباطبائی

من لندن الى سامرة - العالم الخبير و الفاضل البصير و المحقق النحرير جناب آقا كوچك ادام الله وجوده - ان الامة قد احدثت بصرها الى فنوس عظيمة تقوم بناصرها و تنقذها من ورطة مهالكها و من يكون اليق بهذه الوظيفة منك و انت عزيز العقل ذكى الفطرة عالى الهمة نامى النسب اخبرك ان ثبات العلماء فى البلاد الايرانية قد اعلى كلمة الاسلام و عزز شأنه و انار برهانه و كل الافرنج قدها بوا من هذا القوة التى طالما كانوا يزعمون انها قد زالت كلية و ايقنوا ان للدين امالا يبخشون فى سبيله شوكة الجبايرة جز اهم الله عن الاسلام خيرا و السلام عليكم (جمال الدين الحسينى) و لقد طبعت مکتوب الذى ارسلته الى جناب الميرزا من البصرة فى مدينة لندن و ارسلت اليك منه نسخا ارجو من الله الوصول .

بارى آقاى طباطبائى از حق چشم نبوشيد و از مسلك خود دست نكشيد و از طريقه حق از پاى ننشست تا به مقصود رسيد كه شرح زحمات ايشان در طى نگارشات اين تاريخ مرقوم مى شود و پيوسته به خدمت اسلام و بيدارى انام مشغول بوده و آنى غفلت نفرمود چنان كه تأسيس مدرسه مباركه اسلام و انجمن مقدس اسلامى كه در دفع شبهات دينيه بود از شواهد صدق اين ادعاست در مناعت طبع و علو همت و غيرت وطنيه و حمايت دينيه متفرد و طاق و در تواضع نفس و مكارم اخلاق يگانه آفاقاند و هيچ وقت جانب اهل دنيا را مراعات نمى كرد. هر صدر اعظمى كه در زمان ايشان برمسند صدارت نشست با او متاركه مى فرمود . با اينكه قبل از صدرات او نهايت دوستى را با هم داشتند . معاصر پنج پادشاه تا كنون بوده محمدشاه ، ناصرالدين شاه ، مظفرالدين شاه ، محمدعلى شاه ، احمدشاه . با دوازده شخص اول دولت چه صدر اعظم چه سپهسالار طرف شد ، ايرادى كه برجنابش وارد آوردند يكى عدم حسن سلوك و ديگرى عدم همراهى و مدهانه با رؤساء . در وقتى كه بنده نگارنده ، همين دو ايراد را به حضرتش عرض كرد در جواب فرمود مرا با اين مردم طمعى نيست و نه از كسى مرا خوف و ترسى است ديگر چرا طريق تدليس را پيمايم و به راه متملقين سلوك كنم .

صدماتى كه در طريق مشروطيت ديد در اين تاريخ بيدارى مشروحاً نگارش يافته ، در ماه شوال ۱۳۲۳ به زاويه مقدسه حضرت عبدالعظيم پناهنده ، در سال ۱۳۲۴ به بلده دارالامان قم مهاجرت فرموده تا همت گماشت و مجلس شورى مى را منعقد ساخت . در واقعه يوم التوب بعبادمان ، جنابش را به خفت و خوارى به باغ شاه بردند و چند دقيقه زنجير به كردن شريفش انداختند و با ساير علماء اعلام و سادات كرام در حبس محبوسش داشتند تا آن كه در ماه شعبان ۱۳۲۶ بعد از آن كه چند ماهى در شميرانات آواره و متوارى بود به طرف ارض اقدس و مشهد مقدس رضوى نفي بلدش نمودند و يك سال در آن مكان قدس

منزوی بود تا این که شب سه شنبه هفتم ماه شعبان ۱۳۲۷ وارد طهران شدند . جنابش را چهار پسر و سه دختر است . پسر بزرگ ایشان جناب آقامیرزا ابوالقاسم ، فرزند دیگرشان جناب آقامیرزا محمدصادق مدیر روزنامه مجلس ، دو فرزند دیگرشان جناب آقاعبدالمهدی و آقاعبدالهادی است که شرح حالات هر یک در این تاریخ خواهد آمد

فصل سوم

در حالات میرزا تقی خان اتابک اول امیر نظام

اگرچه ما در این تاریخ خود بیداری ایرانیان را از سال ۱۳۲۲ شروع کرده ایم لکن اگر خیال خود را جمع کنیم و به نظر دقت و انصاف در تاریخ گذشتگان بنگریم هرآینه به خوبی مشاهده می کنیم که در مجاری سنه ۱۲۶۵ بسیاری از امور و وقایع را که دلالت دارد بر بیداری ایرانیان و قدم گذاردن آنها به راه تمدن و باعث و مسبب آن را جز مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام احدی راسراغ نداریم چه آن بزرگ مرد از آن یکه اشخاصی بود که به قابلیت خود بدون اسباب و مساعدت خارجی از پستی به بلندی رسید. یعنی پسر آشپز قائم مقام بود و در اثنای کار و شغل، خویش را دارای رتبه و مقام صدارت نمود، دوست و دشمن او را از نوادر دهر شمرده اند و از خلقتهای فوق العاده دانسته و کارهای امیر نظام از ترتیب و انتظام قشون و اصلاح حال و کار دفتر و مالیه که خرج، دو کروار اضافه بر دخل بود و عمارت و مرمت خرابی های دیگر که به زودی مجال می نمود و همه در يك دو سال صورت گرفت، گواه و دلیل بزرگی مرد است.

امیر نظام در نظم و امنیت پایتخت و سایر ولایات و بلاد و مصفا نمودن طرق و شوارع و برانداختن رسم جور و ظلم و تاخت و تاز و چپاول و تطاول و اعتبار دولت در معالک خارجه و ترویج و تشویق علوم و صنایع در داخله و انتشار زراعت و نسج و بنای چاپارخانه و مهمانخانه و غیره و نسخ و ترك عادات رذیله و حالات ذمیمه از گرفتن تعارف و رشوه و معمول کردن صفات حسنه و اخلاق مرضیه و فراهم آوردن این باب تربیت ملت به ایجاد روزنامه و بنای مدرسه دارالفنون که در واقع آنچه امروز داریم از آثار این مدرسه است و غیره ها چیزی فرو نگذاشت و تخمی کاشت، که ما امروز از آن حاصل می بریم و هم فاضل معاصر ذكاء الملک فروغی نقل کند: یکی از دانشمندان انگلیس تاریخ قاجاریه را

به زبان انگلیسی نوشته و طبع کرده، در آن کتاب می نویسد: آن‌ها که امثال قیصر و شارلمان و ناپلئون را وسائلی می‌دانند که خداوند عالم برای ارائه طرق سعادت میان اقوام و ملل می‌فرستد در بارهٔ امیر نظام چه خواهند گفت که به این زودی حکم تقدیر درهلاک اوصار شد و نگذاشت مقاصد خود را انجام دهد و حال آن‌که یقیناً از همان اشخاص محسوب می‌شد و ملتی را خوشبخت و آسوده می‌نمود. اوسوس که خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود.

شاهزاده ظل‌السلطان در تاریخ مسعودی خود در صفحه ۸۰ دربارهٔ امیر نظام نکاشته است: ولی از روی انصاف بگویم و خدا را به شهادت می‌طلبم که در مقام آن مرد نمک به‌حلال یکتا، غلو نکردم از خواجه نظام‌الملک مرحوم وزیر مشهور و معروف سلاجقه و صاحب‌بن عباد وزیر مشهور و معروف دیالمه و پرنس بیسمارک و لرد پالمستون و ریشیلو وزیر مشهور لوئی سیزدهم فرانسه و پرنس کارچه‌کف روس به‌حق حق به‌مراتب با عرضه‌تر و بهتر بود.

در صفحه ۳۱۴ نیز می‌نویسد:

میرزاتقی‌خان امیر نظام در اوائل دولت، مدرسه بر پا کرد و ترتیب قشون داد در شهرها قراولخانه‌ها ساخت چاپارخانه‌ها ایر نمود روزنامه راه انداخت سرش را بیچاره در این راه داد.

باری مجملی از حالاتش آن‌که میرزاتقی‌خان امیر نظام پدرش از معاریف‌الناس و در خدمات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام اجتماع حواس معروف می‌داشت. چون قائم مقام در ناصیهٔ میرزاتقی‌خان آثار رشد و شمائل شهابی تفرس کرد، آنرا در عداد نویسندگان خویش معدود نمود و از آن پس چندی در سلک محررین محمدخان زنکه امیر نظام منسلک گردید به سبب جوهر ذاتی و کاردانی به اندک مدت از امتثال و اقران خویش قصب‌السبق ربوده به مناصب عالیه رسید. مستوفی نظام شد چون امیر نظام از حسن رأی و کمال فطنت و رزانت او اعتماد تمام حاصل کرد به منصب وزارت نظام سرفرازش گردانید.

در سال ۱۲۶۰ هجری میرزاتقی‌خان به‌عنوان سفارت به ارزنة‌الروم مأمور شد و در آنجا کاری کرد که ایرانیان را هنوز مفتخر دارد. چه بعد از فاجعهٔ فجیعهٔ کربلا و آن حرکات نانجیبانه نجیب‌پاشا قرار شد که سفراء اربعهٔ روس و انگلیس و ایران و عثمانی در ارزنة‌الروم اجتماع کنند و در ایران و عثمانی مذاکره نمایند. پس از ورود امیر نظام به ارزنة‌الروم چون مدت این سفارت از سه سال افزون گشت مردم ارزنة‌الروم در خاطر گرفتند که سفیر ایران را زیانی رسانند و چون دانستند که این اغلوپه در جبر کسر محمره سودی خواهد داشت، یک روز کودکی را که سنین عمرش از چهار سال بر زیادت نبود دست‌آویز فتنه کردند و گفتند یک تن از ملازمان میرزاتقی‌خان با او در آویخته

و در آمیخته و بدین جهت جمعی از عامه شهر، خانه و کوی بگذاشتند و غوغا برداشتند. اسمدپاشا يك تن کھپا با جماعتی از غوغا طلبان به نزد میرزاتقی خان رسول فرستاد و پیغام داد که بی بهانه آن مرد که این گناه کرده به ما بفرست تا تباہ کنیم و آتش این فتنه را فرو نشانیم. میرزاتقی خان گفت منت خدای را که ما هر دو از مسلمانانیم در شریعت ما فاعل این امر شنیع واجب القتل باشد. هم اکنون بفرمای تا غر که این نسبت به ملازمان من کند در محضر يك تن از علماء بلد حاضر شود و چراغ علی خان و ملازم خویش را بدان محضر فرستم و فرستادگان دولت روس و انگلیس را نیز حاضر کنم و به هر چه حکم شرع برآید اطاعت کنم. کھپا باز شد و این پیام باز داد. باز برد. سفرای روس و انگلیس گفتند که ما هم اکنون انور افندی را دیدار می کنیم و فردا بگاہ در محضر شرع حاضر می شویم و هم در ساعت اسمدپاشا و انور افندی سفیر عثمانی را دیدار کردند و این حکومت به محکمه قاضی مقرر داشتند. لکن هم در آن شب اعیان شهر در سرای اسمدپاشا انجمن نمودند و مواضع نهادند که فردا چون آفتاب سرزند ابواب حجرات و بازارها را استوار ببندند سفیر و کبیر شهر برشورند و هر که را از مردان ایران در ارزنة الروم به دست کنند سر از تن برگیرند. صبحگاه که میرزاتقی خان چنان می پنداشت که کس به خانه قاضی باید فرستاد تا گاہ غوغای دردمان را اصفاء نمود و هنوز مجال فحس نکرده بود که خانه او را محاصره کردند و بانک تفنگ و فریاد مردان جنگ بالا گرفت و این وقت ملازمان میرزاتقی خان فزون از سی تن نبودند که به آن‌ها حکم مدافعه داد که در این اثنا فریق پاشا به معاونت سفیر ایران رسید و این فریق پاشا با دوهزار عسکر در خارج شهر اردو زده بود. چون این خیر را شنید به معاونت امیر نظام برخاست و به اسمدپاشا و اهل شهر پیغام داد که بی احترامی به سفیر و کسانش تنگ تاریخی خواهد بود برای دولت عثمانی، و من تا زنده‌ام نخواهم گذاشت بی احترامی به سفیر و کسانش شود و اگر از پای ننشینید شهر را با توپ خراب می کنم. بالاخره مردم رجاله را از اطراف خانه سفیر ایران متفرق نمود و اراده کرد که سفیر ایران را از شهر به اردوی خود نقل دهد. اسمدپاشا و قاضی گفتند: صواب آن است که همراهان میرزاتقی خان جامه رومی پوشند و از میان شهر عبور کنند تا مبادا دیگر باره مردم برشورند و ایشان را آسیبی رسانند. میرزاتقی خان وزیر نظام گفت من هرگز نام ایران به تنگ آلوده نمی کنم و با جامه عثمانی به بهشت جاودانی نمی روم اگر خواهید هم اکنون با این چندتن مردم مجروح که مراست سوار می شوم و بدین شهر عبور می دهم اجازت دهید تا همه مردم به مبارزت ما بیرون شوند و شجاعت مردم ایران و حمله شیران را بدانند، الخ - رجوع به ناسخ التواریخ شود تا واقعه را مشروحاً بدانند.

و نیز از کارهای مجیر العقول امیر نظام واقعه آوردن آقاسید صالح عرب است به

ایران که مختصر از مفصل آن این است که بعد از آن که آقا سید صالح در کربلا طرف شد با دولت عثمانی و نجیب پاشا با سی هزار نفر مامور کربلا و گرفتاری مرحوم سید شدند و مرحوم سید شش روز جنگ رسمی کرد با آنها و به قدری از اهالی کربلا کشته شدند که خون، صحن مقدس حسینی را فراگرفت تا بالاخره آقا سید صالح تسلیم و دستگیر شد و او را بردند به اسلامبول سلطان عثمانی به ملاحظه مراتب علمیه و سیادت سید از کشتنش در گذشت و سید را در قفس آهنین محبوس داشت، این خبر به ایران رسید. امیر نظام عرق تشییش جنبش کرده مجله تمام کرد که سید صالح ایرانی و از دهات بین محمره و شیراز است بالاخره سید را به ایران جلب نمود و در طهران برمسند حجة الاسلامی جلوسش داد. این دو واقعه و آثار دیگر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام و تأسیس و بنای مدرسه دارالفنون باعث شد که ما امروز تمثال آن وجود محترم را زیب سجایف تاریخ خود کنیم و او را از اشخاص بزرگ ایران پنداریم رحمة الله علیه.

هنگام نهضت و حرکت ناصرالدین شاه از آذربایجان به جانب دارالخلافه طهران در نوزدهم شوال سال ۱۲۶۴ هجری از مشارالیه خدمات نمایان به ظهور رسید به منصب امیر نظامی نایل گردید و روز ورود به طهران که ۲۱ ذیقعدة همان سال بود لقب اتابکی اعظم و منصب صدارت با شغل امیرنظامی توأم گشت و ناصرالدین شاه با وجود کمی سن قدر این کافهمرد را می دانست و با او کمال همراهی را داشت اما مغرضین و مفسدین دور و اطراف و حواشی که او را مانع حصول مال خود دیدند و حرس جاه و مال داشتند متصل از اتابک در محضر شاه سعایت می کردند و خوبی های او را به بدی تعبیر می نمودند و زیبا را زشت قلم می دادند تهمت داعیه سلطنت به او زده پادشاه را ترسانیدند تا عاقبت او را معزول کرده به کاشان فرستادند و چون میدانستند پادشاه ایران به زودی از اشتباه بیرون می آید و باز او را سر کار می آورد آرام ننشستند تا امیر نظام را به قتل رسانیدند، روز ۱۸ ربیع الاول ۱۲۶۸ در حمام او را فصد کردند تا به دیار عدمش روانه ساختند. مدت صدارت امیرنظام سه سال و چند روزی بود آثارش هنوز باقی است.

فصل چهارم

در حالات اسید جمال الدین اسعد آبادی معروف به افغانی

نخستین فروزنده آسمان شرف و جلال و اولین مربی عالم تربیت و کمال ، حامل لواء آزادی و حریت و هوا خواه استقلال حقوق بشریت ، پیشرو آزادی طلبان مملکت عجم و سر سلسله تربیت یافتگان طوایف و امم ، العالم الربانی و البحر الصمدانی السید محمد جمال الدین بن السید صفدر المعروف به افغانی ، از اول اشخاص مشهور این قرن است (قرن ۱۴ اسلامی و قرن ۲۰ میلادی) که عالم تمدن را به انوار ساطعه علم و فضیلت منور فرمود و سلسله هوا خواهان ترقی مقام انسانیت را به پیش قدمی سر افراز و مقتدر نمود .

این شخص عجیب و غریب و حید زمان ، نادره دوران را جمعی کثیر ، از مردم اسعد آباد همدان ایران دانند . طایفه و فاعیلش را نشان می دهند .

و جمی غفیر از سادات عالی درجات اسعد آباد کابل شمارند ، چنانچه صاحب کتاب مشاهیر انشرق فاضل معاصر جرجی زیدان گوید :

از فرزندان عالم جلیل سید علی ترمذی محدث مشهور است و نسب عالی به خامس آل عبا حسین بن علی بن ابیطالب علیه آلاف التحية والثناء می رساند . تولدش سنه ۱۲۵۴ هجری مطابق ۱۸۳۹ میلادی در قریه اسعد آباد از قراء کز از توابع کابل است خانواده محترمش که از اولین خانواده های ذیشان افغانستان به شمار می آیند و به واسطه علو نسب و شرافت مولد در نزد اهالی آن دیار مقامی منبع و منزلتی بس رفیع را دارا و سی قطعه از خاک افغانستان را مالک بودند ، دوست محمد خان جد امیر عبدالرحمن خان ملک را از آن ها انتزاع نمود و پدر سید را با بعضی از اعمام او به شهر کابل تحویل داد و در آن زمان سید به هشت سال بالغ و آثار بزرگی و نجابت و ذکاء و فطانت از بشره او پدیدار

بود. پس پدر بزرگوارش را خیال تربیت او به سر افتاد و به تحصیل علومش اشارت فرمود. مدت ده سال به تحصیل علوم عربیت و ادبیت و تاریخ و علوم دینی از تفسیر و حدیث و فقه و اصول و کلام و تصوف و علوم عقلیه از منطق و حکمت عملیه سیاسیه و منزلیه و تهذیبیه و حکمت نظریه طبیعییه و الهیه و علوم ریاضی از حساب و هندسه و هیأت و علم طب و تشریح و غیرذک پرذاخت و در سن هیجده سالگی از تحصیل آنها فراغت جست. پس عزیمت مسافرت هند نموده مدت یک سال و چند ماه در هندوستان به تحصیل علوم ریاضیه جدید اشتغال نمود پس از آن در سنه ۱۲۷۳ هجری مطابق سنه ۱۸۵۵ میلادی رحل مسافرت به سوی مملکت حجاز کشیده و مدت یک سال به طریق سیاحت در آن مملکت اقامت جست و بر بسیاری از عادات و رسوم اهالی آن مملکت وقوفی به سزا حاصل نمود و این مسافرت را به حج بیت الله الحرام اختتام داده و پس از اداء مراسم حج به وطن اصلی خود عودت نموده و در کابل در سلک رجال دربار امیر دوست محمدخان منسلک گردید. هنگامی که امیر دوست محمدخان عزیمت فتح هرات و قلع و قمع سلطان احمدشاه پسرعم و داماد خود نمود. سید جمال الدین با اردوی کابل در رکاب امیر سابق الذکر نیز بسیج سفر نمود و مدت محاصره را به مصاحبت امیر به سر می برد. تا آن که زمان امیر دوست محمدخان سپری شد و ولیمهد او امیر شیرعلی خان سنه ۱۲۸۰ هجری مطابق سنه ۱۸۶۴ میلادی بر مسند امارت افغانستان متمکن گردید و پس از طول زمان و تحمل رنج فراوان شهر هرات نیز مفتوح شد. در هنگام محمد رفیق خان وزیر امیر شیرعلی خان مشارالیه را به گرفتاری سه نفر برادر خود محمد اعظم خان و محمد اسلم خان و محمد امین خان که در لشکر هرات بودند اشارت نمود. شیرعلی خان هم از اندیشه این که مبادا آنها به هوای امارت مردم را به شورش بر آغلانند و در مملکت احداث فتنه نمایند رأی وزیر را پسندید و به خیال گرفتاری برادران خود افتاد. سید جمال الدین محمد اعظم را از واقعه و خیال امیر در باره آنها آگاهی داد. چون برادران از شور وزیر و عزیمت امیر آگاهی یافتند از هرات فرار نموده هر یک به مقر حکومت خود که در زمان پدر دارا بودند پناهنده شدند. پس از آن کار فتنه در مملکت بالا گرفت و جنگ داخلی بین آنها و امیر شیرعلی خان اشتداد یافت. بعد از زد و خورد های طولانی و جنگ های بسیار سخت امیر محمد اعظم غلبه او را نصیب گردید. پس از استیلاء او و برادر زاده اش عبدالرحمن بر حکومت افغانستان محمد افضل خان برادر خود پدر عبدالرحمن خان را که در قرنه مجبوس بود از حبس بیرون آورده به امارت

نشانید . مشارالیه مدت يك سال تقلد امارت افغانستان نمود و پس از يك سال مسند را به محمداعظم خان سابق الذکر واگذار نموده این جهان را وداع کرد . پس از فوت محمدافضل خان محمداعظم خان برادر او بالاستقلال امیر افغانستان گردید و سیدجمال الدین به واسطه سابقه خدمت و حسن کفایت و لیاقت نیز نزد او مقامی منیع و عالی حاصل نمود و درجه اول وزارت را دارا گردید . روز به روز اعتماد و توجه و وثوق امیر نسبت به او زیاده شده و درکارهای بزرگ از رأی او استعانه می جست و به شور او حل غوامض امور سیاسیه می نمود و به واسطه تدابیر صائبه و آراء مستقیمه سید نزدیک بود مملکت افغانستان برای امیره محمداعظم خان تصفیه شود . بدبختانه سوء ظن امیر مشارالیه بر آتش داشت که غالبی از اقارب و خویشان خود را که کارزار نموده بودند از اطراف خود پراکنده نمود و پسران خود را که جوانان حدیث السن که بی تجربه و بی تدبیر بودند بر مملکت گماشت و زمام امور به دست آنها سپرد و بالاخره امارت و ریاست بر سر این کار نهاد . چنان که یکی از پسرانش که حاکم قندهار بود به خیال این که اظهار زبر دستی نماید و نزد پدر بر سایر برادران برتری یابد جنگ با عموی خود امیر شیرعلی خان را که آن وقت جز هرات جائی را مالک نبود تصمیم عزم کرد و به قصد فتح هرات با لشکری بدان سوی رکضت نمود . پس از تلاقی فتنین جوانی و غرور بر آتش داشت که بر لشکر هرات حمله آورد . پس با دویست نفر بر آنها حمله ور و صفوف آنها را از هم شکافت و از این حمله جسورانه رعب غریبی در دل هراتیان انداخت و نزدیک بود که هزیمت شوند ناگاه یعقوب خان سردار لشکر شیرعلی خان بر یکه تازی و انقطاع او از لشکر خود آگاهی یافت و تنهائیش را غنیمت شمرده بر او حمله آورد و در میدان جنگ اسیرش گرفت . پس از گرفتاری او لشکر قندهار شکست خورده و به هزیمت رفتند . این فتح ناگهانی بر قوت قلب و امیدواری شیرعلی خان افزود و بر قندهار غلبه آورده آنجا را مسخر نمود . پس از فتح قندهار دوباره آتش جنگ میان شیرعلی خان و محمداعظم خان در گرفت دولت انگلیس نیز به حمایت شیرعلی خان برخاست و به پول فراوان او را کمک نمود . تا این که وجوه اعیان و عمال و سران سپاه محمداعظم خان را روی دل با خود کرد و آنها به طمع مال نقض عهد نموده روی از محمداعظم خان گردانیدند و با شیرعلی خان هم دست شدند و پس از جنگ های سخت شیرعلی خان بر مملکت استیلا یافت و محمداعظم خان را هزیمت داد . مشارالیه به مملکت ایران فرار نمود و در نیشابور وفات یافت . در این حال شیرعلی خان با سابقه معاداتی که با سیدجمال الدین برای معاضدت او از محمد

اعظم خان داشت ابدأ متعرض او نشد و نظر به مقام سیادت و احترام خانوادگی و خوف انزجار و شورش مردم سوره با مشارالیه به احترام سلوک می نمود ولی کینه او در دل داشت و به غدر و حيله می خواست از او انتقام کشد . بنابراین سید مصلحت خود را در مهاجرت و ترك وطن دیده عزیمت مسافرت به سوی مکه معظمه نمود . از امیر شیرعلی خان اجازه حج خواست مشارالیه هم رخصت داد به شرط این که از بلاد ایران مرور ننماید . چه در آن زمان هنوز محمد اعظم خان وفات نیافته بود و شیرعلی خان از ملاقات سید با او وحشت و مضایقت داشت پس سید سنه ۱۲۸۵ هجری مطابق ۱۸۶۹ میلادی از طریق هندوستان به طرف مکه مشرفه روانه گردید و این مسافرت پس از سه ماه شکست و هزیمت محمد اعظم خان بود .

پس از ورود به خاک هندوستان فرمانروای هند ورود سید را با نهایت مهربانی و احترام پذیرفت و او را با حسن قبول استقبال نمود . ولی به طول اقامت در آنجا اجازت نیافت و معاشرت با علماء را بدون مراقبت و نظارت حکومتی نائل نگردید . توفیقش در هندوستان يك ماه بیشتر طول نکشید ، پس حکومت هند مشارالیه را با یکی از کشتی های خود از سواحل هند به مملکت سویس حرکت داد و از آنجا به مصر انتقال نمود و مدت چهل روز در مصر توقف داشت و بیشتر ایام در جامع ازهر آمد و شد داشت و غالب اوقات طلاب سوره با او ابواب مرادوت و معاشرت گشودند و در نزد آنها مقبولیتی به کمال حاصل نمود و بنا بر خواهش طلاب قدری از کتاب شرح اظهار داد در خانه خود برای آنها تدریس نمود . پس از مسافرت حجاز و تشریف به مکه معظمه فسخ عزیمت کرد و مجدداً به سوی اسلامبول حرکت نمود . چند روزی بعد از ورود اسلامبول با عالی پاشا صدر اعظم ملاقات کرد ، با نهایت احترام و استقبال پذیرفته شد و در همان مجلس اول به قوه جذابه فضیلت و بیان چنان صدر اعظم را به سوی خود جذب نمود که مافوق آن تصور نمی شد . رفته رفته صیت علم و فضیلت و کمال استعداد و قابلیت او قلوب عامه وزراء و علماء و امراء و اعیان و اشراف را به سوی خود متوجه ساخت و نزد آنها منزلتی منبع و مقامی رفیع حاصل نمود و مورد تمجید و ثنای عامه گردید و با این که از عادات و رسوم و اخلاق و زبان آنها بیگانه بود ، در همان لباس وزی افغانیت به خوبی از عهده معاشرت و مرادوت با آنها بر می آمد و پس از انقضاء مدت شش ماه در انجمن معارف اسلامبول سمت عضویت یافت و یکی از اعضاء آن انجمن به شمار آمد و الحق از عهده این مسئولیت به خوبی بر آمد و از آراء متقنه ابواب ترقی

بر روی معارف گشود ولی رأی و مسلک او را در تعمیم و ترقی معارف غالبی از اعضاء آن انجمن نپسندیدند و شیخ الاسلام را، بعضی از آراء او که منجر به ضرر مشارالیه می‌شد گران آمده کینه‌اش در دل گرفت و منتظر فرصت بود تا این که رمضان ۱۸۷۱ میلادی رسید، مدیر مدرسه دارالفنون از سید تمنای خطاب نمود که مردم را ترغیب و تحریض نماید به تحصیل و ترویج صناعات سید به بهانه قلت تتبع و احاطه‌اش به لغت ترکیه از تقبل این تکلیف معذرت خواست مشارالیه بر الحاح و التماس افزود تا آن که سید را مجبور به قبول نمود. پس از آن سید خطابه غراء و طولانی انشاد نمود و قبل از قرائت در مجمع عام به بعضی از اصحاب خاص آن را عرضه داشت و مورد تحسین آن‌ها واقع شد. پس برای استماع آن کلمات روزی را معین و مردم را بدان اعلام نمودند. چون روز موعود رسید جمعیتی بی حساب از اعیان و اشراف و علماء و وزرا و سایر طبقات در دارالفنون اجتماع یافتند. پس سید بر بالای منبر برآمد و شروع به تکلم نمود و خطابه را چنان با فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان به آخر رسانید که مردم را مات و مبهوت آن سحر بیان یا اعجاز در تبیان نمود. رؤسای اهل علم را بعضی از آراء سید در ترویج صنعت و معارف خوش نیامد و مطلب را به شیخ الاسلام رسانیدند. مشارالیه را نظر به کدورت سابقه فرصت و راه بهانه به دست آمده تبعید سید را از سلطان استدعا نمود. پس از باب عالی چنین حکم صادر گردید که برای اسبکت فتنه و رفع غائله سید چند ماهی از اسلامبول مهاجرت اختیار کند و پس از آرامی و سکوت مردم اگر میل نمود باز معاودت نماید. مشارالیه به صواب دیدد بعضی از دوستان عزیزت مصر کرد و در اول محرم ۱۲۸۷ هجری (۲۲ ماه مارس ۱۸۷۱ میلادی) به عزم تفرج بدانجا تحویل نمود و بدون قصد اقامت به تماشای مناظر و مظاهر و تماشاخانه‌های آنجا پرداخت. تا آن که به ملاقات ریاض پاشا خدیو مصر نائل گردید. مشارالیه سید را با تأکید و ابرام مایل به اقامت مصر نمود و بدون تمنای خدمتی از طرف حکومت مصریه ماهی هزار غروش مصری (تقریباً پنجاه تومان ایرانی) ماهانه برایش مقرر گردید.

چون طلاب از عزیمتش آگاهی یافتند بر او ازدحام و اجتماع کردند و برای استفاده و استفاده از آن بحر فیاض تمنای تدریس نمودند. اجابۀ لسؤلهم شروع به تدریس فرمود و در همان خانه خود فنون علوم عالیه را از معقول و منقول و ادبیات و ریاضی و غیر ذلک تعلیم آن‌ها نمود. رفته رفته در اذهان و نفوس اهل علم نفوذی شایان و رتبه‌ای نمایان پیدا کرد. معالی مدارج علم و

ادبش عقول آنها را حیران می نمود و تلقی نوادر افکار را بسی عظیم و مغتنم می شمردند. صیت علم و فضلش اقطار مصریه را احاطه نمود. مدح و ثنائش در السنه و افواه شایان گردید. پس همت بر تنقید مسائل حکمیّه و علوم عقلیه گماشت و ابواب فیوضات علمیه بر روی مصریان باز فرمود. شاگردان خود را امر به تدوین و تصنیف کتب علمیه و ادبیه و حکمیّه و دینیّه نمود و خویشتن بر آنها نظارت فرمود و از این راه فن تألیف و تصنیف را در مصر ترقیات بی پایان حاصل گردید. دسته ای از شاگردان او که بعضی از مسائل فلسفه را از او یا از بعضی از تلامذّه او اخذ نموده بودند با وجود ترقیاتی که در فنون علمیه و مهارتی که در تصنیف و تألیف حاصل نموده بودند به واسطه حدوث سن و قلت بضاعت و قصور بال از ادراک مطالبه عالیّه و استکشاف مسائل عقلیه، عقاید سخیفه فلاسفه را پیروی نمودند و آن عقاید را در بین عامه ناس مشتهر ساختند و نسبت آنها را به سید دادند و بعضی از مذاهب مختلفه نیز آنها را در این مسلك معاضدت نمودند و این مسئله اگر چه در نفوس مردمانی که عارف به احوال و عقاید سید بودند اثری نبخشید ولی تا يك درجه او را در نزد عوام متهم ساخت. سید جمال الدین علاوه بر مقامات فضلی و علمی از عوالم سیاسی نیز بی بهره نبوده و میل مفرطی به دخول در فن پلٹیکی داشت و چون در آن ایام مداخله انگلیسها در مصر اوضاع پلٹیکی آنجا را منقلب و استقلالش را منهدم ساخته بود، سید خواست تنبیری در احوال آنجا دهد و آن مملکت را مستخلص سازد به مناسبت عضویت و ریاستی که در یکی از اجتماعات و مجامع فراماسونی داشت. به ترتیب نشرهای فرانسه انجمنی تشکیل داد اصحاب و دوستان خود را از علما و اعیان و غیرهم در آن انجمن دعوت نمود و قریب سیصد نفر در آنجا عضویت یافتند و به واسطه تعدیاتی که از انگلیسها نسبت به ابناء و وطنش شده بود عداوتی مفرط با آنها داشت و چهاراً با آنها اظهار معادات می نمود، چنانکه از سلوکشان با او در هند این مسئله خوب مکشوف می گردد. پس لوائجی برضد انگلیسها منتشر نمود و آن لوائج را در روزنامهجات به زبان انگلیسی ترجمه نمودند و به اندازه ای جالب دقت نظر سیاسیون ملت انگلیس گردید که «مستر کلا دستون» به نفسه در مقام مدافعه از آن لوائج برآمد. پس رفته رفته کار انجمن بالا گرفت و گونسل انگلیس را به وحشت انداخت مشارالیه به حکومت مصر رسید سعایت نمود و نیز جماعتی را برای افساد در انجمن فرستاد. در این بین نیز احوال مصر روی به سختی نهاد و انقلاباتی در آنجا به ظهور پیوست که بر قوت اتهام سید افزود پس از پیشگاه خدیوی توفیق پاشا امر به اخراج او و ملازمش ابوتراب